طبیعت

زوج سبز اندیش بختیاری

یکی از آیین‌های کهن در فرهنگ بختیاری، عمل کمر بستن عروس است. زمانی که عروس می‌خواهد به خانه بخت برود، دستمال سفید یا رنگی (به‌جز مشکی) محتوی نان، سبزی، قند یا نبات، سکه و... دور کمر او می‌بندند که این کار توسط برادر عروس یا یکی از بستگان نزدیک وی انجام می‌گیرد. بستن کمربند، قوت قلب و محکمی اراده را در بردارد. بعد از این‌که عروس به خانه بخت رسید، داماد کمربند او را بازکرده و محتویات آن را استفاده می‌کنند. خوردنی‌هایی که در دستمال می‌بندند هرکدام وجوهی نمادین دارند که عبارتند از نان نماد برکت‌خواهی، سبزی نماد سبزینگی بخت، قند نماد سپیدبختی و حلاوت زندگی و سکه را هم که می‌دانیم.

اینک اما سمانه علیدشت و اکبر خیری‌زاده که پنجشنبه گذشته در قلعه‌تُل به عقد یکدیگر درآمده و جشن عروسی محدودی را برگزار کردند، تصمیم گرفتند محتوای ریالی آن دستمال را به پویش دست‌یار اختصاص دهند تا آنها هم در تحقق آرزوی محیط‌بان عزیز کشورمان، سیدامین هادی‌پور سهیم باشند.

به گفته محمد درویش، فعال محیط‌زیست اینک به کمتر از ۷۲ هزار و ۴۰۰ داوطلب نیاز داریم تا با پرداخت هر نفر ۱۰ هزارتومان، هرچه سریع‌تر یک پای مصنوعی هوشمند و باکیفیت به سیدامین هدیه کنیم.

۲۶ فروردین در نزدیکی روستای دوپیران در بخش مرکزی شهرستان گتوند، محیط‌بانی بانام سید امین هادی پور در کیوسک محیط‌بانی مورد هجوم چهار فرد مهاجم نقابدار قرار گرفت و براثر درگیری پای راست این محیط‌بان با سلاح شکاری مورد هدف قرار گرفت. شدت این جراحت به حدی بود که کادر درمانی به این نتیجه رسید که برای حفظ جان این محیط‌بان باید پای وی از زانو قطع شود./ جام جم دیلی

آجرهای لعاب دار ۲۸۰۰ ساله ایرانی به ایران بازگشت

مجموعه‌ای از آجرهای لعاب‌دار منسوب به قلایچی بوکان متعلق به سده هفتم و هشتم پیش از میلاد از کشور سوئیس به کشور برگردانده شد. تعداد این آجرها ۴۹ قطعه است و اوایل انقلاب به شکل غیرمجاز از کشور خارج شده بود. در سال ۱۳۹۱ پس از وصول خبری مبنی بر این‌که یک خانواده ایرانی ساکن سوئیس این آجرها را در اختیار داشته و درصدد فروش آنها هستند، معاونت میراث فرهنگی، اداره کل موزه‌ها و اداره کل حقوقی وزارت میراث فرهنگی نسبت به تشکیل پرونده استرداد آجرهای لعاب‌دار قلایچی با ادله کارشناسی و طرح دعوی در مراجع ذی‌صلاح بین‌المللی به کشور اقدام کرد و سرانجام با همکاری دیپلماسی کشور در اروپا این مجموعه پس از سال‌ها پیگیری به کشور برگشت. این خبر را به نقل از علی‌اصغر مونسان، وزیر میراث فرهنگی برایتان نقل کردیم که تأکید کرده این اتفاق مهم مرهون همکاری‌های نهادهای مختلف سوئیس و ایران است و در شرایطی مناسب، نمایشگاهی از این آثار در موزه ملی ایران برگزار خواهد شد./ جام جم دیلی

امیرحسین جوان ۲۳ ساله خوزستانی است که به صورت اتفاقی سر از غسالخانه درآورد و حالا با عشق توام با مسئولیت آن را دنبال می‌کند

عکس: جام جم

با امیرحسین عبادیان گفت‌وگو کرده‌ایم که از دریچه‌ای دیگر به زندگی و کار خیر و جهادی نگاه کرده است

از مرگ به سوی زندگی

مینا مولایی

ایران

در بندر ماهشهر، جوان ۲۳ ساله‌ای زندگی می‌کند که شبیه خیلی از دهه هفتادی‌های دیگر نیست؛ شاید یک مورد نادر اما او جوانی است که دلش با شستن داوطلبانه اموات آرام می‌گیرد. او یک نیروی داوطلب است یکی از همان جهادی‌های جوان که این بار یک عرصه متفاوت را برای کمک به دیگران و انجام کار خیر انتخاب کرده است.

داستان زندگی امیرحسین عبادیان، ماجرای زندگی جوانی است که به طور مادرزاد با یک چشم نابینا به دنیا آمد اما این نابینایی هیچ‌وقت مانع رسیدن او به اهدافش نشد و او در هر مسیری که قدم گذاشت، با دست پر به مقصد رسید. حالا در این بندر کوچک در جنوب خوزستان، او را خیلی‌ها هم به عنوان یک نقاش ماهر می‌شناسند، هم یک خیاط حرفه‌ای و هم یک کارشناس پوست و موی دقیق. او البته سوای همه اینها برای خیلی از مردم شهر، همان جوان جهادگری است که عاشقانه پای یک انتخاب ایستاده است؛ شست‌وشوی اموات به نیت کمک.

> من خیلی وقت‌ها یادم می‌رود که یک چشمم نمی‌بیند، یعنی اصلا به این موضوع فکر نمی‌کنم، می‌دانم که وقتم برای زندگی در این دنیا کوتاه است و نباید کار امروز را به فردا موکول کنم، شاید دیگر فردایی وجود نداشته باشد

غسالی و شست‌وشوی اموات شاید انتخاب خیلی‌ها نباشد، چطور می‌شود که یک جوان ۲۳ ساله به این کار علاقه پیدا می‌کند؟

من از کودکی نسبت به این موضوع کنجکاو بودم و دوست داشتم برای یک بار هم که شده این کار را تجربه کنم. بعد در نوجوانی این فرصت برایم پیش آمد. دبیرستانی بودم که یکی از نزدیک‌ترین دوستانم را به دلیل تصادف از دست دادم. موقعی که برای تدفین او به باغ رضوان ماهشهر رفته بودیم، پشت در غسالخانه، مسؤول غسالخانه را دیدم. خدا بیامرزد شیخ اوالی را. من از ایشان سراغ میت خودمان را گرفتم که گفت همین الان آوردند و آماده شستن است. همانجا یک دفعه پرسیدم که من هم می‌توانم برای کمک بیایم؟ پرسید نمی‌ترسی؟ گفتم نه و با هم وارد غسالخانه شدیم. این اولین تجربه من از حضور در فضای غسالخانه بود.

این اولین تجربه چطور بود؟

واقعیتش بیشتر برای من دردناک بود چون دوستم به عنوان میت روی سنگ خوابیده بود و تحمل این موضوع برایم سخت بود. با این حال بعد از غسل و کفن دوستم، وقتی او را از غسالخانه بیرون بردند، یک مرد ۵۰ ساله درشت هیکل را آوردند که سکته قلبی کرده بود، شیخ اوالی از من خواست بمانم و کمک کنم. من هم ماندم و حتی یادم است که آن موقع نه دستکشی داشتم نه پیشبند و لباس مخصوصی. بعد از این میت، باز یک میت دیگر آوردند که یک پیرمرد ۷۰ ساله بود و من تازه بعد از کمک کردن به غسل و کفن او از غسالخانه بیرون زدم و برای خاکسپاری دوستم رفتم که البته دیر هم رسیدم و او را دفن کرده بودند. این اولین تجربه من از حضور در فضای غسالخانه بود و بعدها به مناسبت‌های مختلف برای آدم‌های مختلف تکرار شد. مثلا من چندسالی در یک مدرسه معلم هنر بودم برای شست‌وشوی پدر چند تا از همکارها به غسالخانه رفتم بعد کم‌کم خبر به همسایه‌ها و دوست‌ها و آشناهای دیگر رسید و این تجربه مدام تکرار شد.

از چه وقت برای شما غسالی به یک کار جهادی تبدیل شد؟

واقعیتش آن موقع‌ها کلمه جهادی اصلا در ذهنم نبود فقط یادم است که وقتی این کار تکرار شد و دیدم این نیاز وجود دارد، این جرقه در ذهنم خورد که با انجامش می‌توانم کمک کنم یا ثواب کنم. اصلا همین موضوع را هم به مسؤول غسالخانه‌مان گفتم که مخالفتی هم نکرد، فقط از سختی‌های کار گفت و این‌که میت‌ها همه با بدن سالم به غسالخانه نمی‌رسند که ما هم میت سوخته داریم هم میت قطع عضو و تصادفی و ... من هم گفتم ایرادی ندارد. من نیت کرده‌ام داوطلبانه در این کار کمک کنم.

سختی‌های غسالی همانطوری بود که مسؤول غسالخانه می‌گفت؟

بله، حتی خیلی بیشتر. تا اسم غسل میت می‌آید، تنها چیزی که به ذهن آدم‌ها می‌رسد یک پیکر صحیح و سالم است که فقط انگار خوابیده. اما غسال‌ها واقعا میت‌های مختلفی را با شرایط جسمی متفاوت شست‌وشو می‌دهند، مثلا شستن یک جسد تکه تکه شده در تصادف واقعا دل می‌خواهد. من خودم یک بار جسدی را غسل دادم که چند روز از خودکشی‌اش می‌گذشت. وقتی جسد را به غسالخانه آوردند کاملا باد کرده و متعفن شده بود، شرایط آنقدر سخت بود که من دوبار حین غسل بالا آوردم. و بعد از این میت ما دیگر نتوانستیم میت دیگری را بشوییم چون فضای غسالخانه قابل ماندن نبود.

با این سختی‌ها چطور ادامه می‌دهید؟

واقعیت این است که شاید این کار اولین بار برای من یک تجربه بود، اما حالا دیگر مدت‌هاست این عشق است که من را می‌کشاند سمت غسالی. علاوه بر این عشق یک احساس مسؤولیت هم هست که از یک جایی به بعد در دل آدم به‌وجود می‌آید، احساس مسؤولیت نسبت به آنهایی که مرده‌اند و حالا در غسالخانه نیاز به شست‌وشو دارند. شاید خیلی‌ها فکر کنند که این کار یک شست‌وشوی ساده است، اما ما اگر در قبال یک میت کوتاهی کنیم، تا زمانی که خودمان از دنیا برویم این حق گردن ما می‌ماند.

واقعا از میت نمی‌ترسید؟

نه چرا بترسم؟ میت منم! میت شمایید! هرکدام از ما زنده‌ها ممکن است یک لحظه دیگر میت باشیم. هیچ‌کسی نمی‌تواند بگوید تا چه زمانی زنده است و این خصلت دنیا و آفرینش است.

حتما حالا دیگر خیلی‌ها دوست دارند بدانند که از کجا درآمد کسب می‌کنید؟

خدا را شکر من از مهارت‌های مختلفی که در این سال‌ها کسب کرده‌ام به اندازه کافی درآمد دارم. من در دانشگاه شیمی خواندم اما به خاطر علاقه‌ام به کارشناسی پوست، مدرک بین‌المللی درماتولوژیستی دارم و در یک کلینیک زیبایی مشغولم. از طرف دیگر به خاطر علاقه‌ام به هنر، مدرک نقاشی رنگ روغن دارم و در این حرفه هم دستی بر آتش دارم. همین طور به خاطر علاقه زیادم به خیاطی و دوخت، به صورت خودآموز با کلی آزمون و خطا، دوخت لباس عروس را یاد گرفتم و الان در زمینه طراحی لباس عروس هم فعالم البته این کار را به خاطر این که یکی از چشم‌های من به طور مادرزاد بینایی ندارد، خیلی جدی دنبال نمی‌کنم چون ممکن است به همین چشم سالم هم آسیب بزنم.

نابینایی مادرزادی حتی برای یک چشم ممکن است برای خیلی‌ها سد راه باشد، برای شما اما این اتفاق نیفتاده؛ چرا؟

حقیقتش را بخواهید من خیلی وقت‌ها یادم می‌رود که یک چشمم نمی‌بیند، یعنی اصلا به این موضوع فکر نمی‌کنم، می‌دانم که وقتم برای زندگی در این دنیا کوتاه است و نباید کار امروز را به فردا موکول کنم، شاید دیگر فردایی وجود نداشته باشد.

با این همه مشغله چطور وقت برای این کار جهادی غیرمتعارف پیدا می‌کنید؟

اگر انگیزه انجام یک کاری در دل آدم باشد وقتش هم پیدا می‌شود. واقعیت این است که من فکر می‌کنم اگر آدم در یک کاری به آرامشی که می‌خواسته رسیده و این کار به دیگران آسیبی نمی‌رساند، چه از نظر جسمی چه روحی و چه مالی، باید آن کار را ادامه بدهد. من هم آرامشم را در غسل اموات پیدا کرده‌ام. شاید برایتان عجیب باشد، اما روزهایی که از نظر روحی دگرگونم یا روزهایی که غبار غم روی دلم نشسته، از ساعت ۷ صبح می‌روم بهشت رضوان و بین مزارها قدم می‌زنم یا می‌روم داخل غسالخانه و روی سنگ دراز می‌کشم.

همان سنگی که میت‌ها را رویش غسل می‌دهند؟

بله همان سنگ، من بارها این تجربه را داشته‌ام، حتی با آب غسل خودم را شسته‌ام، فکر می‌کنم هرکسی باید ایمانش را یک جایی محک بزند و برای من غسالخانه، معیار محک بوده است.

در این روزهای کرونایی حتما شست‌وشوی بیمار کرونایی هم نصیب‌تان شده؟

بله متاسفانه در شهر ما آن اوایل شیوع ویروس کرونا کسی حاضر نبود متوفیان مبتلا به کرونا را شست‌وشو بدهد. فکر کنم فوتی‌های کرونا در ماهشهر از اردیبهشت ماه بود که شروع شد و در نیمه خرداد آمار واقعا بالا رفت. این روال در تابستان هم ادامه داشت، با این تفاسیر که در گرمای شرجی وحشتناک بندر ماهشهر ما مجبور بودیم دولایه لباس پلاستیکی و ماسک بپوشیم و با چکمه و روپوش مخصوص بالای سر متوفیان باشیم. گاهی این گرما آنقدر زیاد و غیرقابل تحمل بود که من دوبار خودم حین غسل دادن غش کردم.

هیچ‌کسی مخالف حضور شما در غسالخانه حداقل در دوران کرونا نبود؟

چرا، خیلی‌ها به من می‌گفتند این مسؤولیت را قبول نکن، اما انگار یک صدایی ته ذهنم می‌گفت برو هیچ مشکلی برایت پیش نمی‌آید. هرچه که بود همین صدا من را به جلو رفتن در مسیر امیدوار کرد.

از تجربه شست‌وشوی اموات کرونایی هم برایمان بگویید.

تجربه عجیبی است. وقتی اعلام می‌شود که جسد کرونایی می‌آورند، ظرف چند ثانیه دیگر کسی داخل غسالخانه نمی‌ماند. خیلی وقت‌ها بعد از شست‌وشو و غسل و کفن میت، وقتی او را به خانواده‌اش تحویل می‌دهیم حتی جرات نمی‌کنند نزدیکش بیایند و نماز میت برایش بخوانند. واقعا کرونا یک تجربه و آزمون بزرگ در همه فعالیت‌هاست.

خودمان را محک بزنیم

حالا دیگر مدت‌هاست این عشق است که من را می‌کشاند سمت غسالی. عشق و یک جور احساس مسؤولیت... جدای از اینها، روزهایی که از نظر روحی دگرگونم یا روزهایی که غبار غم روی دلم نشسته، از ساعت ۷ صبح می‌روم بهشت رضوان و بین مزارها قدم می‌زنم یا می‌روم داخل غسالخانه و روی سنگ دراز می‌کشم. حتی با آب غسل خودم را شسته‌ام، فکر می‌کنم هرکسی باید ایمانش را یک جایی محک بزند و برای من غسالخانه، معیار محک بوده است.

جهاد کمک‌رسانی به کودکان سرطانی

کمک‌های داوطلبانه او و حس مسؤولیت اجتماعی‌اش فقط به بحث غسل اموات خلاصه نمی‌شود، چراکه امیرحسین عبادیان سال‌هاست عموی مهربان کودکان مبتلا به سرطان خوزستان هم هست؛ جوان هنرمندی که در مراسم‌های مختلف و برای شاد کردن بچه‌ها و تغییر روحیه‌شان هر کاری از دستش بربیاید انجام می‌دهد. تجربه‌ای که درباره‌اش می‌گوید: «من در ارتباطم با کودکان مبتلا به سرطان، بارها و بارها درس گرفته‌ام، از صبرشان، توان‌شان و ... خیلی وقت‌ها احساس می‌کنم حضور این بچه‌ها در زندگی من بی‌دلیل نبوده و در حقیقت این ما هستیم که به آنها نیاز داریم.»

طراح: بیژن گورانی

جدول شماره ۵۸۲۵

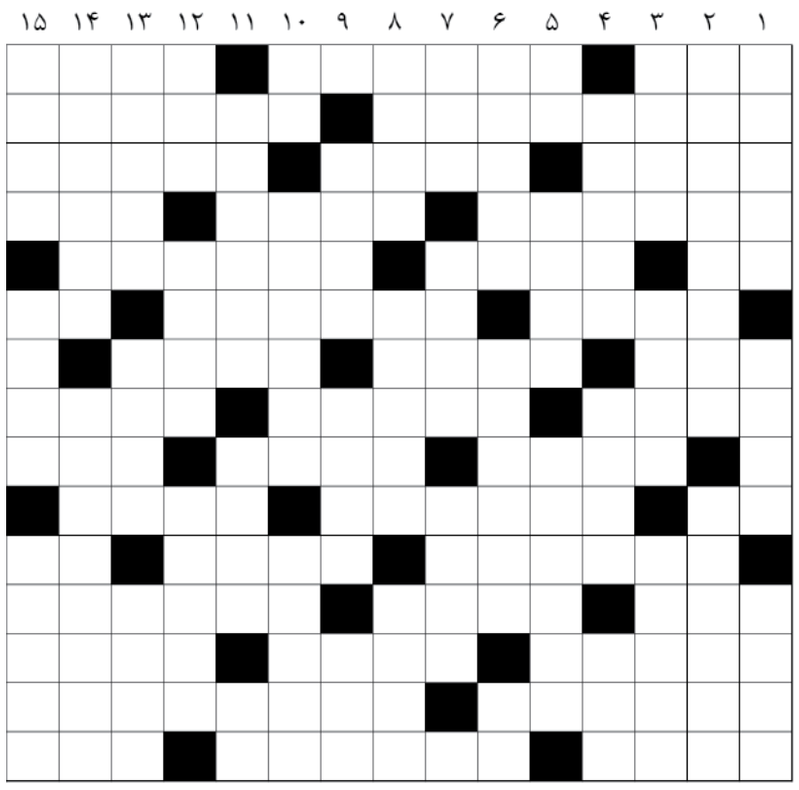

جدول عادی

افقی: ۱- نام ماندگار موسیقی آلمان- سازی بادی- طناب سفیدرنگ درون ستون مهره‌ها ۲- برنامه جدید شب‌نشینی در شبکه دو سیما- نوعی سس سالاد ۳- خون‌ریز- بی‌بنیاد- زیرپوش بی‌آستین ۴- رشته فرنگی- سوره چهل و هفتم قرآن- سبکی در موسیقی ۵- میان- از بنادر جنوبی ایران- مرد مجرد ۶- قسمتی از زمان- وضع حمل- دریا ۷- گذرنامه- نوعی دهل- میوه شیرین با هسته درشت ۸- سخت و محکم- شهری در استان کرمانشاه- بخشی از دستگاه گوارش ۹- روز بعد- فرمانده- پوست دباغی شده ۱۰- حشره خونخوار- جواب طفره‌آمیز- برادر مادر ۱۱- وابستگی به مواد مخدر- ترسناک- نام ترکی ۱۲- سنت‌ها- مترسک- داستان غیرواقعی ۱۳- مربوط به اداره- نخستین مرد شهید اسلام- آخرین غزوه پیامبر(ص) ۱۴- جمال- کنایه از حریص و طمعکار است ۱۵- تحفه- بازبینی نوشته- دارای خرابی مختصر.

عمودی: ۱- به وعده خود وفا نمی‌کند- سوغات یزد- بنا ۲- نام پیشین گرگان- نامزد ۳- پایان و آخر- شهری در برزیل- سرخ مایل به قهوه‌ای ۴- همداستان سامسون- صحیح- مسیر حرکت ۵- کچل- گواه- از نیروهای سه‌گانه ارتش ۶- نام کوچک هیتلر- شهری در آذربایجان غربی- ضمیر انگلیسی ۷- قابل شنیدن- لقب پادشاهان روسیه بود- انسان ۸- مظنون- سالی که در آنیم- چهارچوب ۹- فرزند زکریای نبی(ع)- کبوتر دشتی- روشنایی ۱۰- رطوبت- خوشگل و دوست‌داشتنی- همبازی لورل ۱۱- از طوایف کرد ایران- پشت‌سر هم- غذای بیمار ۱۲- پسندیده- نامی پسرانه- حامله ۱۳- پل قدیمی بر روی زاینده‌رود- آشوب‌طلب- میوه ترش‌شده و فاسد ۱۴- مشارکت- ملاح ۱۵- محبوب- نامشخص- روستای کوچک.

جدول ویژه

افقی: ۱- آزمون چند گزینه‌ای- مادر امام جعفر صادق(ع)- بزرگی و احترام ۲- فیلسوف و ریاضیدان فرانسه در قرن نوزدهم- پذیرش سفیر ۳- پدرمرده- مالی که در قبال آزادی کسی پرداخت شود- سلول ۴- رئیس ده فراش قاجار- فریب- چند رأی ۵- چوب خوشبو- ویران- گوشه‌ای در آواز ابوعطا ۶- مردار- کشوری میان فرانسه و اسپانیا- نگهبان گله ۷- کمیاب- شهرستانی در آذربایجان شرقی- سراینده مرغ آمین ۸- منت‌گذارنده- پادشاه- ورقه چاپی تبلیغاتی ۹- لفافه- تأکیدشده- کلاغ سیاه و سفید ۱۰- اندک- صافی- از بهترین زنان بهشت است ۱۱- گلی خوشبو و سمی- جانشین- خراش نامحسوس ۱۲- از یک پدر و مادر- حشره‌ای مزاحم- سبک‌ترین فلز ۱۳- اسناد- راه و روش- قلعه ۱۴- خوشحال- نویسنده فقید نمایشنامه آمیز قلمدون ۱۵- بزرگ- لجباز- داستانی کوتاه نوشته گوگول.

عمودی: ۱- جنبیدن پی در پی- از حوزه‌های ورزش زمستانی در ارتفاعات البرز- شبیه شاه‌توت ۲- فیلمی ساخته علی حاتمی- پهنه زمینی نرم و مرطوب و نفوذناپذیر ۳- توبه‌کننده- ماه سوم سریانی- افزون ۴- تئاتر- تازه به‌راه افتاده- نقاش فرانسوی قرن هجدهم ۵- صدمه- تردید- وسیله نقلیه قدیمی ۶- سازمان تبهکاری ایتالیا- وزیر لویی سیزدهم- چهره ۷- شخص- لازم- استانی در شرق عراق ۸- گرو گذاشته‌شده- زنان عرب- حمله برنده ۹- حافظه اصلی کامپیوتر- بوی خوش- تنها ۱۰- نشانه جمع- گوشه‌ای در دستگاه همایون- روزنامه چاپ کویت ۱۱- دومین شهر بزرگ ارمنستان- نقاش نامدار اسپانیایی- تکرار حرفی ۱۲- غار بعثت- ویرگول- ساز هندی ۱۳- تفنگ سرپر قدیمی- مار گرزه- آهسته ۱۴- قالب برشکاری فلزات- کنایه از تعجب شدید یا غافلگیر شدن است ۱۵- بی‌کس- باجه- شکل و صورت.

حل جدول عادی شماره ۵۸۲۴

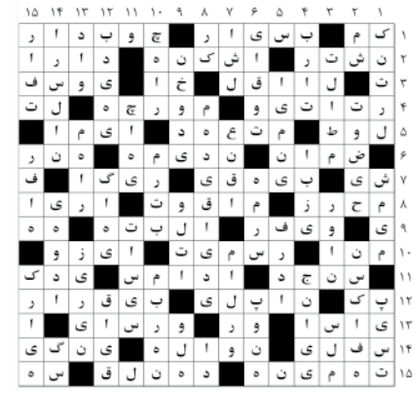
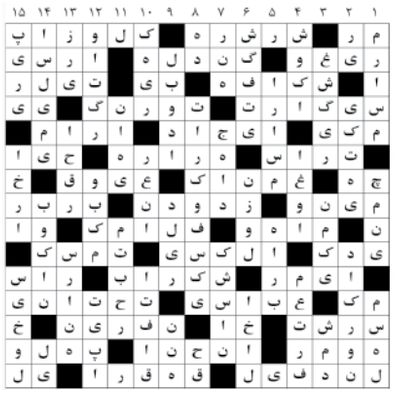
حل جدول ویژه شماره ۵۸۲۴